

هانری گزبن و باطنیگری

سیدمصطفی حسینی طباطبائی*

پروفسور هانری گزبن، از خاورشناسان نامداری است که بسیاری از فضلی کشور ما با احوال و آثار او کم و بیش آشنایی دارند. این فیلسوف و مستشرق فرانسوی به ایران و مذهب تشیع دلبستگی بسیار نشان داده و در احیای کتب حکیمان ایرانی چون سهروردی، ملاصدرا و دیگران تلاش فراوان کرده است. مجموعه مصنفات شیخ اشراق را به چاپ رسانیده و کتابی مستقل درباره ملاصدرای شیرازی نگاشته است، و به دستیاری یکی از فضلی معاصر، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران را منتشر کرده است. از همین رو برخی از نویسندگان ما با خوشبینی بسیار از او یاد می‌کنند و کمتر دیده شده که انگشت نقد بر سخنان وی نهند و شاید نقد آرای گزبن را خطایی نابخشدنی به شمار آورند. با اینهمه، نباید فراموش کرد که حیات علم، به بازنگری و تحقیق درباره آثار و آرا متفکران بستگی دارد و اگر قرار باشد که این باب را مسدود کنیم و سخن کسانی را که خود ادعای عصمت نداشتند همچون کلام الهی، نقدناپذیر بشمریم باید از تکامل دانش به کلی ناامید شویم بلکه در تمییز حق از باطل فرومانیم. احترام و علاقه به فلان

* از گروه شرق‌شناسی بنیاد دایرة المعارف اسلامی.

خاورشناس، هرچند بر وفق ذوق ما سخن گفته باشد، نباید حجابِ آزاداندیشی شود و ما را از تحقیق و پیگیری در کار وی باز دارد.

با توجه بدانچه گفتیم، نمی‌توان انکار کرد که هانری گُربن از دیدگاه مخصوصی به آیین ایرانیان می‌نگریست و آن دیدگاه چنان بود که گُربن، اسلام و تشیع را بیشتر در «اندیشه‌های باطنیان» و «تأویلات اسماعیلیه» جستجو می‌کرد، چرا که خود به مناسبت آموزشهای دوران جوانی و تعمق در آثار عارفان مسیحی، به اندیشه‌های تأویلی سخت‌گرایش داشت و از این رو به چاپ کتاب کشف‌المحجوب، اثر داعی مشهور اسماعیلیه، ابویعقوب سجستانی، و همچنین جامع‌الحکمتین اثر ناصر خسرو قبادیانی (داعی خراسان)، و نیز سه رساله اسماعیلی اقدام کرد. در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی خویش از آرای باطنیان، با ستایش و تمجید فراوان یاد می‌کند و حتی از حسن اسماعیلی (که اسماعیلیان با عبارت: علی ذکره السلام از او یاد می‌کنند) و اعلام اباحی‌گری و الغای شریعت از سوی او، دفاع می‌نماید و می‌نویسد: «او در تاریخ ۱۷ رمضان ۵۵۹-۸ هجری مطابق هشتم اوت سال ۱۱۶۴ میلادی که امام بود، حلول رستاخیز بزرگ یا قیامة القیامه را در ایوان بلند الموت و در مقابل همه پیروان که بر آن ایوان فراهم آمده بودند، اعلام نمود. این مقاوله‌نامه، همچنان محفوظ مانده و به ما رسیده است. مطلبی که اعلامیه حسن متضمن آن بود، بعثت اسلام روحانی محض، آزاد از هرگونه تشریع و از هرگونه تعبد قانونی در همان هنگام بود. مذهب رستاخیز، تولد روحانی بود زیرا معانی مکتوم الهامات و مُنزلات نبوی را زنده و آشکار ساخت»^۱.

گُربن، عرفان اسلامی را نیز همراه و همکار مذهب باطنی و کیش اسماعیلی می‌شمرد و عقیده داشت: «پیش از آنکه ابن‌سینای فیلسوف متولد شده باشد، عرفان اسلامی با مسائل عظیم و مجموع اصطلاحات و

۱. هانری گُربن، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۳۳.

فرهنگش در جنب تشیع اسماعیلی تشکیل یافته بود.^۱ وی حقیقت فلسفه اسلامی را نیز چیزی فراتر از دستاوردهای باطنیه نمی دانست و اگر به فیلسوفانی مانند ابن سینا توجه داشت، از بُعدی به آنان می نگریست که به باطنیگری نزدیک باشد؛ چنانکه می گفت: «پدر و برادر ابن سینا از اسماعیلیه بودند، او خود در شرح حالی که از خویشان نوشته است به مساعی آنان برای جلب او به دعوت اسماعیلی اشاره کرده است. بیشک بین جهان ابن سینایی و جهان شناسی اسماعیلی شباهتی اساسی موجود است».^۲

هانری گزین سعی داشت تا نشان دهد که اسلام و تشیع نیز با آیین باطنیه همراه و موافقند و همه این نامهای متفاوت، بر یک معنا دلالت دارند. و از این رو پس از آنکه نمونه‌ای از تأویلات اسماعیلیه را بازگو می کند، می نویسد: «بیشک این طرز تفکر در اسلام منحصر است. این طرز فکر، اساس و روح عرفان شیعه و موضوع دعوت اسماعیلی است».^۳

از پژوهش در آثار اسماعیلیه به دست می آید که اساس باطنیگری - لااقل از دیدگاه عده‌ای از باطنیان - بر این معنا استوار است که همه احکام شریعت دارای باطنی مستور و مخفی اند و هرگاه کسی به ترقی روحانی نایل شود، اجازه دارد تا از ظاهر شریعت درگذرد و خود را در برابر هیچ حکمی از احکام اسلام مسئول نداند و همه را باکمک «تأویل» به معانی باطنی حمل کند، زیرا مقصود اصلی، وصول به باطن است و ظواهر، بهانه و دستاویزی نیست؛ چنانکه داعی بزرگ اسماعیلی، سنان بن راشد گفته است: «من عَرَفَ الصُّورَةَ الباطنیةَ فقد عَرَفَ حُكْمَ الکتابِ و رُفِعَ عَنْهُ الحِسابُ و سَقَطَ عَنْهُ التَّکْلِيفُ»^۴ (کسی که چهره باطنی را بشناسد، همانا حکم کتاب آسمانی را شناخته است و حساب از او برداشته شده و تکلیف از وی ساقط می شود).
غزالی در کتاب فضائح الباطنیه همین فلسفه را به باطنیان نسبت می دهد

۱. همان، ص ۱۴. ۲. همان، ص ۲۲۹. ۳. همان، ص ۱۱۰.

۴. صابر طمیمه، العقائد الباطنیة و حکم الاسلام فیها، بیروت ۱۴۱۱ ق، ص ۱۶.

و می نویسد: «إِنَّ مِنْ أَرْتَقِي مِنْهُمْ إِلَى عِلْمِ الْبَاطِنِ أَنْحَطَّ عَنْهُ التَّكْلِيفُ وَ اسْتِرَاحَ مِنْ أَعْبَائِهِ»^۱. (هرکس از ایشان ترقی کند و به علم باطن رسد تکلیف از او ساقط می شود و از سنگینی های آن می آساید).

هانری گربن نیز از حقیقت این امر آگاهی داشت و بدون پرده پوشی در این باره می گفت: «عرفان اسماعیلی، همه احکام ظاهری را دارای معانی مکتوم و حقیقت باطنی می داند. پس چون این معانی باطنی برتر از معانی ظاهری احکام است و ترقی روحانی پیروان به درک آن معانی وابسته است، بنابراین ظاهر شرع به منزله قشری است که باید یک بار به طور قطع آن را درهم شکست. این کار همان است که تأویل اسماعیلی آن را انجام داد، به این طریق که احکام شریعت را به حقیقت آن احکام بازگردانید؛ یعنی به ادراک معنی حقیقی تنزیل یا شریعت رسانید. بنابر عقیده آنان، تکالیف و احکام شریعت برای معتقد پا برجایی که بر مبنای معانی روحانی و باطنی رفتار کند، محذوف است»^۲.

گربن همگام با باطنیان، عقیده داشت که ظاهر و باطن اسلام با یکدیگر در ضدیت و تعارض اند. او چون فرقه شیعه را «گروهی باطن گرا» می پنداشت، از این رو گمان می کرد که شیعیان راستین، و نیز فلاسفه و صوفیان حقیقی، کسانی هستند که با احکام ظاهری اسلام به نبرد و ضدیت برخاسته اند؛ چنانکه می نویسد: «نبرد معنوی که به وسیله اقلیت شیعه به سود اسلام روحانی و بر ضد مذهب تشریحی رهبری شده و همراه با تشیع به وسیله فلاسفه و صوفیان انجام یافته، هر چند کوششی پراکنده و بی نظم بوده است، با اینهمه امری مسلم بوده و سراسر تاریخ فلسفه اسلام را فرا گرفته است»^۳. به نظر گربن، این شکل از باطنیگری مورد تأیید ائمه شیعه بوده و آنان در آثار خود تمام نکته ها و رازهای آن را بازگفته اند. در این باره می نویسد: «شاید نکته ای نیز از باطنی بودن اسلام موجود نیست که در گفتگوها و مواعظ و

۱. همان، ص ۱۵. ۲. کربن، همان، ص ۱۳۵-۱۳۶. ۳. همان، ص ۴۷.

دروس ائمه شیعه قید نشده یا شمه‌ای از آن گفته نشده باشد.^۱ در حقیقت هانری گزین تمایل داشت که بگوید شریعت اسلام پیش از آنکه دشمنانش به ابطال آن برخیزند خود، طرح الغای خویش را به میان آورده و این راز را از زبان امامان اهل بیت علیهم السلام فاش ساخته است! ولی این ادعایی است که آثار پیامبر ارجمند اسلام و خاندان گرامی او، برخلاف آن گواهی می‌دهند و هرکس با تعالیم ایشان آشنایی داشته باشد می‌داند که از دیدگاه خاندان رسول صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر و باطن اسلام یعنی ظاهر احکام و مصالح آنها یا ظاهر قرآن و معانی آن، با یکدیگر منافات ندارند و وصول به یکی از آن دو، مستلزم ترک و رفع دیگری نیست و از این رو در آثار اسلامی، ظاهر و باطن دین، مرادف با علم و حکمت (یا حُکْم) آمده است؛ چنانکه در حدیث نبوی می‌خوانیم: «فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ»^۲ و در خطبه علوی می‌خوانیم: «مَنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَ بَاطِنِ حِكْمٍ»^۳ و واضح است که علم و حکمت با هم تعارض ندارند و نبرد و نزاعی میان آنها نیست.

فرقه باطنیه، تمام دین را همچون رمز و معما می‌پنداشتند و معلوم است که طراحان رموز را با ظاهر امور کاری نیست، بلکه قصد آنان از طرح رمزهایشان، اموری مخالف با ظاهر است. اما اسلام، سراسر رمز و چیستان نیست و کتاب اساسی آن، قرآن کریم است که خود را کتاب مُبیین (کتابی واضح و روشن) معرفی کرده که به زبان «عربی مُبیین» نازل شده است، چنانکه می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ (النمل: ۱) یا می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (القصص: ۲) و همچنین فرموده است: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ (الشعراء: ۱۹۵).

هانری گزین نیز هماهنگ با اندیشه‌های باطنیه، اسلام را مبتنی بر اسرار

۱. همان، ص ۴۵.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، بیروت ۱۴۰۱ ق، ص ۵۹۹.

۳. نهج البلاغه، شرح شیخ محمد عبده، چاپ عبدالعزیز سیدالاهل، بیروت ۱۳۸۲ ق، ص ۲۶۷.

و معماها پنداشته و می نویسد: «آیین اسلام، بر اساس تعلیم اصول و اسرار بنا شده»^۱ است و از اینکه غزالی در کتاب فضائح الباطنیّه بر ضد این گروه سخن گفته و تمام احکام اسلام را رمز و چیستان نام کرده است، ابراز شگفتی می کند و در دفاع از مذهب باطنی می نویسد: «امروز ما پاسخهای پُر مغز اسماعیلیّه را به حمله های غزالی می دانیم، همه سوالات او را می توان مورد انتقاد قرار داد»^۲.

گفتیم که باطنیّه باکمک «تأویل» از ظاهر شریعت در می گذرند و به گمان خود، راه به باطن دین می برند. مثلاً به عقیده آنان، عدد هفت، در سراسر قرآن کریم به «هفت امام اسماعیلی» تأویل می شود و مقصود از «هفت آسمان» و «هفت دریا»... و نظایر اینها در باطن، امامان هفتگانه اند.^۳

هانری گُربن می نویسد: «هفت امام در مذهب اسماعیلی، رمز هفت فلک دُوار و سیارگان آن است»^۴. برداشت نگارنده از این عبارت این است که نه تنها آیات قرآنی، بلکه اجرام آسمانی هم بر حقانیت کیش اسماعیلی دلالت دارند و به گونه مرموزی، از وجود هفت امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکایت می کنند! و اهل تحقیق می دانند که این قبیل تأویلات، ریشه یونانی دارد و از فیثاغورثیان به اسماعیلیّه راه یافته و در آیین پاک اسلام، خبری از این پندارگرایی ها نبوده است.^۵

۱ و ۲. گُربن، همان، ص ۲۴۶.

۳. نگاه کنید به کتاب الکشف، نوشته جعفر بن منصور الیمین، بیروت ۱۴۰۴ ق، ص ۱۴۷.

۴. گُربن، همان، ص ۴۸.

۵. از جمله تأویلات موهن و زشتی که گُربن به پیروی از باطنیان آورده آن است که در کتاب ارض ملکوت می نویسد: «ائمه، زوجات پیغمبرند و بالاتر از این، از آنجا که ولایت چیزی به جز ولادت معنوی مؤمنان نیست، وقتی سخن از مادر مؤمنان (أم المؤمنین) به معنی حقیقی آن، می رود باید از معنی حقیقی و نهایی این کلمه مادر، ائمه را افاده کرد.»!! (هانری گُربن، ارض ملکوت و کالبد انسان در روز رستاخیز از ایران مزدایی تا ایران شیعی، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۲۰).

باطنیّه، علاوه بر مبالغه در تأویل، به ورطه غلو درباره امامان نیز افتاده‌اند و به همین دلیل، تکالیف دینی و احکام خدایی را در تأویل نهایی ساقط می‌شمردند و تقدیس امامان را جانشین آنها می‌کنند. گُزین نیز دقیقاً همین راه را می‌پیماید و برای تجلیل از مقام و شأن امام، از همه روایات ساختگی، که غالبان در طول تاریخ جعل کرده‌اند، کمک می‌گیرد و روایاتی نظیر «خطبة البیان» و «خطبة طتنجیة» را به گواهی می‌آورد. و به‌عنوان نمونه می‌نویسد: «این تأکیدات در خطبة البیان معروف، منسوب به امام اول، به اوج خود رسیده است و راجع به امام جاوید سخن می‌گوید: من آیت قادر مطلقم، من عرفان اسرارم، من آستانه آستانه‌هایم، من محرم انوار جلال خداوندم، من اول و آخرم، و ظاهر و باطنم، من وجه اللهم، من مرآت خداوندم، من قلم اعلیٰ و لوح محفوظم، من آنم که در انجیل «الی»^۱ نامیده شده‌ام، من صاحب سرّ رسول خداوندم. خطبة مزبور به نحوی پُر صلابت هفتاد مورد را با همین نحو فوق‌العاده بیان می‌کند».^۲

هر حدیث‌شناس خردمندی با کمترین تأمل می‌تواند دریابد که این سخنان ساختگی، از امام متقیان علی علیه‌السلام نیست، و به فرض آنکه امیرمؤمنان می‌خواست آن سخنان را بر زبان آورد، با توجه به دشمنان فراوان و متعصبی که در روزگار خود داشت، ممکن نبود که چنین خطبه‌ای را در حضور مردم اظهار دارد و در سخنرانی عمومی، خویشان را دارای مقام «ازلی» و «مدبّر جهان» معرفی کند: «أنا صاحب الأزلية الأولى... أنا مدبّر العالم»^۳، زیرا بلافاصله نواصب و خوارج و دیگران، او را تکفیر می‌کردند و چه بسا در دم، امام را می‌کشتند. پس، ساختگی بودن این خطبه و امثال آن - که هانری گُزین بدانها توسّل جسته - روشن است؛ بویژه که این روایات را

۱. الی یا ایلی، نام خدا است و در انجیل آمده که مسیح می‌گفت: ایلی، ایلی لیماناً سبقتنی. یعنی الهی، الهی چرا مرا ترک کردی؟ (متی، باب ۲۷، شماره ۴۶).
۲. گُزین، همان، ص ۷۲.

۳. رجب بُوسی، مشارق انوار الیقین، لبنان [بی‌تا]، ص ۲۰۴.

شیخ رجب بُرسی در کتاب مشارِقِ انوارِ الیقین فی أَسرارِ امیرِ المؤمنین آورده و این شیخ، نزد حدیث‌شناسان متهم و مطعون است و او را از غالیان شمرده‌اند و به روایات وی اعتماد نکرده‌اند، تا آنجا که مجلسی در مقدمه کتاب «بحارالأنوار» می‌نویسد: «کتابِ مشارِقِ الأنوارِ و کتابُ الألفینِ للحافظِ رجبِ البُرسیِّ و لا اَعْتَمِدُ عَلَیْ مَا یَتَفَرَّدُ بِتَقْلِیهِ لِأَشْتِمَالِ کِتَابِیْهِ عَلَیْ مَا یُوْهِمُ الخَبْطُ وَ الخُلْطُ وَ الأرتِفاع.»^۱ (کتاب مشارِقِ الأنوارِ و نیز کتابِ الألفینِ از آثار حافظ رجب بُرسی است و من بدانچه این شیخ، به تنهایی نقل می‌کند اعتماد ندارم، زیرا، هر دو کتاب او، اموری را در بر دارند که به نظر می‌رسد در آنها دچار پریشان‌فکری و آشفستگی سخنان و غلو شده است).

اما کُربن از حدیث‌شناسان اسلامی نیز پیش‌افتاده و درباره آثار بُرسی و خطبه‌های مجعول وی می‌نویسد: «در میان آثار رجب بُرسی که به هشت اثر می‌رسد، مشارِقِ الأنوار را که مهمترین خطبه‌های عرفانی منسوب به امام اول را شامل می‌شود، می‌توان دیباچه‌ای بسیار عالی بر حکمت شیعی تلقی کرد.»^۲

اگر ادعاهای گزافی را که کُربن به امیرمؤمنان علیه‌السلام نسبت داده، با خطبه‌های امام در نهج‌البلاغه بسنجیم، در ساختگی بودن آنچه کُربن آورده تردید نمی‌کنیم.^۳ آری هانری کُربن، معرفی «تشیع حقیقی و فلسفه آن» را دستاویز قرار داده و به امامان اهل بیت علیهم‌السلام و نیز به شیعیان نسبت‌هایی داده است که خود ایشان آشکارا به آنکار آنها برخاسته‌اند. مثلاً کُربن ادعا دارد که شیعیان، قرآن کریم را کتابی «مثله» شده می‌شمارند، و در این باره می‌نویسد: «در گذشته توضیح داده‌ایم که چگونه تمایز میان تستن و تشیع را بایستی اساساً با توجه به «پدیدار کتاب مقدس» یعنی وحی قرآنی فهمید.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۱۰.

۲. هانری کُربن، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه سیدجواد طباطبائی، تهران ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳. به عنوان نمونه نگاه کنید به: نهج‌البلاغه، همان، ص ۴۱۱-۴۱۳.

البته نه صرفاً به این دلیل که برابر نظر اهل تشیع، قرآنی که امروزه در دسترس ماست قرآنی مثله شده است، بلکه به این علت که حقیقت کتاب آسمانی را بایستی در قلب اعماق پنهان و کثرت معانی باطنی آن دریافت^۱.

در اینجا هانری کربن با اینکه به طور اصولی از موضوع تحریف قرآن بحث نمی‌کند، ولی به گونه‌ای ضمنی اشاره دارد به اینکه علمای شیعه، قرآن موجود را کتابی مثله شده می‌شمارند و می‌دانیم که جز اخباری مسلکان شیعه، بزرگان علمای امامیه چون: شیخ صدوق، سیدمرتضی، شیخ طوسی، شیخ طبرسی، علامه حلّی و دیگران، قرآن کریم را مصون از هرگونه تبدیل و تغییر می‌دانند و کافی است که در اینجا قول شیخ صدوق را به یاد آریم که در کتاب اعتقادش می‌نویسد: «إِعْتِقَادُنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هُوَ مَا بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ وَهُوَ مَا فِي أُيْدِي النَّاسِ لَيْسَ بِأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»^۲ (اعتقاد ما [شیعیان] این است: قرآنی که خدای تعالی بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرو فرستاده، همین کتابی است که اینک میان دو جلد و در دست مردم قرار دارد و بیش از این نیست). بر خلاف رأی کسانی که به آثار کُزَین از سر خوشبینی می‌نگرند و او را مدافع اسلام و تشیع می‌انگارند و برای جهان شیعه، نعمتی مُفْتَنَم می‌شمارند، به نظر نگارنده آنچه هانری کربن درباره اسلام، آورده، از حقیقت این کیش خدایی فاصله‌ای بسیار دارد، هر چند به رنگ «فلسفه تشیع» و «تعالیم امامان» ظاهر شده است.

۱. کربن، همان، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۷.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، الاعتقادات، چاپ سنگی، تهران ۱۳۷۰ ق، ص ۹۳.

منتشر شد

جزوه پنجم

باکالیجار کوهی - بائده

دانشنامه جهان اسلام

حرف ب جزوه پنجم

باکالیجار کوهی - بائده



زیر نظر
بند مصطفی بریلیم

تهران - ۱۳۷۳